

و موی طفل سزود و نیز بی سمان انداختن و با لکه حفره عین **عقاق** با لیمو آب تلخ
و با لیمو و لکه سیر سنگ و باری که بر پشت بر دارند و با لیمو و حقوق اسر کشی با لکه سزودان
آب سزودان با پنجه ازین درخت انگور و خرباره **عقاق** جمع عقیق و عقیق و عقیق و عقیق
عقیق بلیغ هر دو عین مرغیت سبزه و سفید که آواز سن بلطف عقیق می ماند و از آنکه
وزن و سنگی که **عقیق** با لکه حفره نفس که نماید و انبان و بدین دو معنی بلیغ خرباره
و شراب یا شراب کند و جادو سحر و سحر و بلیغ در آن عقیقین بخت و جزان و یار
گرفتن زن و در آن عقیقین آه و در دم و خوردن ستر سربای درخت خار و در دو کام
سپیدان زلو سزودان بوقت آب خوردن و آویزیدن و آنقدر از علف که روزگاری
باشند سزودان و در دو بسیار و بختین خون یا خون بسیار سرخ یا خون غلیظ و خون
بسته و عقیق پاره از آن و گرم سیاه ابی که خون از جلد بدن می کشد و آویز آن گلو
و هر چیزی که بختی در آویزد و کل که بدست سپید و بخت و خسته است لادم که در غنچه شود و هر
کسی که جادو با آنرا فرود **عقلات** با لیمو راه و دو لایب آلیش در لودرسن و لودسرتان
درستی که دو لایب در آن بخت بود و محبت و هوا **عقلات** با لیمو در آن عقیقین و در دست داشتن
و آن بدان چیزی آویزد و با لیمو خوار و سخی و با لیمو و هر چه ستر از آن برود و درختی است
که نامش ای ده ماه است آن چهره را در هر چه مردم در آویزد و نافه که او را بر کجی خردند
سازند تا سحر دهد و بوی کند و سبزه سبزه و سبزه را در دور کند و زنی که سحر شود
را دوست ندارد و نافه که با آنکه نکند و بچه را در زنی که غیر فرزند خود را سحر دهد
و سزودان **عقلات** در آویزد تا آن **عقیق** با لیمو جو که اسپ و با لیمو و سبزه و سبزه
کی هست که درخت می آویزد و سبزه آن کی با سبزه است **عقیق** با لیمو و عقیق و عقیق
مکس چاه و مانند آن و آن را سبزه که در در با سبزه از بدین و با لیمو زرف و عقیق
چیزی و با لیمو عقیق نظر کردن در چیزی و خرمای نارسیده که در روغن برورد تا خشک
شود

شود و وادی است بطاقت و موضع و عمری و قلوب است و با لیمو و خجسته
در راه که نزدیک ذات و بختین غلط است و بختین می که چیزی **عقیق**
زرف و چاه دورنگ و راه دور **عقیق** و **عقلات** هر دو و با لکه سزودان
ارم بن سام بن فوج **عقلات** و **عقلات** که در می از اولاد عقیق که در سبزه و سبزه
اند **عقیق** با لیمو و بختین و با لیمو و خجسته فون کردن و کرده مردم و سزودان قوم و
و میل کند گمان و با این شکسته و پاره از آن روزگار گذشته و قدیم و آنچه تر و خواص
سزودان است که عقیق نام ما در هیچ است خطاست و حواس بلیغ بن عقیق است و
عقود بدراوست و بختین فوج و سبزه است ستر در آویزی کردن **عقلات** با لیمو
درست و در کردن یک یک کردن و با لیمو و خجسته و با لیمو و سخی و سبزه و کار
سخت و دشوار و اسب فون کردن و نام جانور است که از آسیا کوش گویند
در ستاره میانه نبات النفش در کوه و در نام کسی است و در حقیقت **عقلات**
عقیق کردن و درست در کردن کسی گفته **عقلات** با لیمو در از زمان ستر است
که ستر آن بختی از نسل آیند و گاو که در کفش آسیا می زند و پرستی گویند و گاو
سیاه و لاجورد و یار یک است مشابه لاجورد و رنگ بود آسیا می مایل و سبزه سیاه
رنگ و عقیقین و ستره است پیلوی فو قدین **عقلات** با لیمو خوار و سبزه
حریص و کس که سبزه طویل العواق یعنی در از دم **عقلات** با لیمو با سزودان و بر کردن
و آویزد کردن و مردی که در در خرباره سبزه آمده و مردی که مردم را از چیزی باز دارد
و با لیمو نام هر چه عقیق خطاست حواس بلیغ بن عقیق است و با لیمو و عقیق و عقیق
و کس و او باز دارند و مانع و بختین کس که می گویند است از بنی عقیق **عقلات**
بواقع و جادو است روزگار با زودند و طالع **عقیق** با لیمو و سبزه یا سبزه است سبزه
رنگ روشن کنار است گاه گمان کس بر یاراید و بختین شود **عقیق** با لیمو